



# #فرزندت کجاست؟!

کردآورنده: مسلم شوبکائی

## فهرست مطالب

۴	مقدمه
۱۰	۱. دنیا‌های بلدن نیست!
۱۱	۲. میز تو را خفه نکند!
۱۲	۳. از دنیا، این عجزه‌ها که بهتر است!
۱۴	۴. لذت دنیا که چو بی‌راهی برای ربانی است نیست!
۱۶	۵. ای کلم خیره‌مانی بازار!
۱۸	۶. بر آنچه داری قانع باش.
۱۹	۷. دست‌ها که دست را بیوس.
۲۱	۸. یا پول قرصی خدا نخر.
۲۲	۹. قیمت دست خداست، بر آن دست نزن!
۲۳	۱۰. بازار این بر کوش!
۲۵	۱۱. آهین که اختراست با خشم خداوند!
۲۷	۱۲. مجرم اقتصادی تنبیه می‌گردد!
۲۹	۱۳. در آنچه می‌خوری بیندیش!
۳۱	۱۴. از روزه‌ها پسین ترس!
۳۲	۱۵. به دنیا بچند نزن!
۳۴	۱۶. تو را چه می‌شود!
۳۶	۱۷. نمانت را در روغن است؟
۳۷	۱۸. به کجا چنین شتلمان؟!
۳۹	۱۹. به آنکه داری قانع باش!
۴۰	۲۰. بازار موری که دلاکش است!
۴۱	۲۱. قیمت اینست خداست؟!
۴۳	۲۲. مراد اگر علی است، ...!
۴۴	۲۳. فرزندت کجاست!

### مقدمه

از دیدگاه قرآن کریم - که معجزه‌ی برتر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است - نخستین و عالی‌ترین الگوی انسانیت حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ  
وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. (احزاب: ۲۱)

مسلماً، برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود  
برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و  
خدا را بسیار یاد می‌کنند.

امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) در سخنان فراوانی اسوه بودن  
پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را بازگو می‌کند و از مؤمنان  
می‌خواهد او را سرمشق زندگی خویش قرار دهند، چنان‌که  
خود چنین کرده است:

فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأْسَى وَ  
عَزَاءً لِمَنْ تَعَزَى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ وَ  
الْمُقْتَصُّ لِأَثَرِهِ<sup>۱</sup>

به پیامبر پاک و اطهرت اقتدا کن، که در او [بهترین] اسوه  
برای کسی هست که به او اقتدا کند و بهترین آرامش برای  
کسی هست که ماتم زده است، و محبوب ترین بنده نزد خدا  
کسی است که به پیامبرش اقتدا کند و اثر او را پی گیرد.

حضرت علی (علیه السلام)، شاگرد آن حضرت  
(صلی الله علیه و آله وسلم)، خود نیز اسوه مناسبی برای جامعه  
اسلامی است. از مقامات امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این  
است که آیات متعددی در شأن ایشان نازل شد و روایات  
متعددی نقل شد، مانند آیهی ولایت که شأن ولایت تشریحی  
را برای امام علی (علیه السلام) بیان می دارد:

---

<sup>۱</sup>. محمدبن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، هجرت،  
۱۴۱۴ق، ص ۲۲۷.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ  
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (مائده: ۵۵)

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی  
[مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می‌دارند و  
در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می‌دهند.  
بی تردید، ایشان الگویی برتر برای جامعه‌ی اسلامی است.  
امیر مؤمنان (علیه السلام) در سخنان خویش و، به تبع از پیامبر  
(صلی الله علیه و آله وسلم)، خویشان را الگوی برتر معرفی  
کرده است:

وَاعْذِرُوا مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَهُوَ أَنَا أَلَمْ أَعْمَلْ فِيكُمْ  
بِالنَّقْلِ الْأَكْبَرِ وَأَتْرَكُ فِيكُمْ النَّقْلَ الْأَصْغَرَ قَدْ رَكَزْتُ فِيكُمْ رَأْيَهُ  
الْإِيمَانَ وَوَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْبَسْتُكُمْ  
الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي وَفَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَفَعَلِي وَ  
أَرَيْتُكُمْ كَرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا  
يُذْرِكُ فَعْرَهُ الْبَصْرُ وَلَا تَتَغَلَّغُلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ.<sup>۱</sup>

---

۱. همان، ص ۱۲۰.

مردم! عذرخواهی کنید از کسی که دلیلی بر ضدّ او ندارید. و آن کس من می‌باشم. مگر من در میان شما بر اساس «ثقل اکبر» که قرآن است عمل نکردم؟ و ثقل اصغر «عترت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در میان شما باقی نگذاشتم؟ مگر من پرچم ایمان را در بین شما استوار نساختم؟ و از حدود و مرز حلال و حرام آگاهی تان ندادم؟ مگر پیراهن عافیت را با عدل خود به اندام شما نپوشاندم؟ و نیکی‌ها را با اعمال و گفتار خود در میان شما رواج ندادم؟ و ملکات اخلاق انسانی را به شما نشان ندادم؟ پس وهم و گمان خود را در آنجا که چشم دل ژرفای آن را مشاهده نمی‌کند، و فکر تان توانایی تاختن در آن راه ندارد، به کار نگیرید.

همچنین، امام علی (علیه‌السلام) در سخنی جایگاه خویش را، به‌عنوان یکی از اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، بیان می‌کند: معصومی که فرصت پیدا کرد حدود پنج سال زمام امور مسلمانان را به دست گیرد و همانند پیامبر عدالت و معنویت و صفا و زهد و انسان‌دوستی و تربیت اسلامی را به مردم پیاموزد و مدل حکومت پیامبر را به یادشان آورد:

فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَ تَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَ نَطَقْتُ حِينَ  
تَعَنَّعُوا وَ مَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَ كُنْتُ أَحْفَظُهُمْ صَوْتًا وَ

أَعْلَاهُمْ فَوْتًا فَطَرْتُ بَعِيَانَهَا وَاسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانَهَا كَالْجَبَلِ لَا  
تُحْرَكُهُ الْقَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ  
وَلَا لِقَائِلٍ فِي مَعْزَمِ الدَّلِيلِ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ لَهُ وَ  
الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقُّ مِنْهُ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ  
فَضَاءَهُ وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص.<sup>۱</sup>

آنگاه که همه از ترس سست شده، کنار کشیدند، من قیام  
کردم و آن‌هنگام که همه خود را پنهان کردند، من آشکارا  
به میدان آمدم و آن‌زمان که همه لب فروبستند، من سخن  
گفتم و آن وقت که همه بازایستادند، من با راهنمایی نور  
خدا به راه افتادم. در مقام حرف و شعار صدایم از همه  
آهسته‌تر بود، اما در عمل برتر و پیشتاز بودم، زمام امور را  
به دست گرفتم و جلوتر از همه پرواز کردم و پاداش سبقت  
در فضیلت‌ها را بردم. همانند کوهی که تندبادها آن را به  
حرکت در نمی‌آورد و طوفان‌ها آن را از جای بر نمی‌کند؛  
کسی نمی‌توانست عیبی در من بیابد و سخن‌چینی جای  
عیب‌جویی در من نمی‌یافت. خوارترین افراد نزد من عزیز

---

<sup>۱</sup>. همان، ص ۸۰-۸۱



است تا حق او را بازگردانم و نیرومند در نظر من پست و  
ناتوان است تا حق را از او بازستانم. در برابر خواسته‌های  
خدا راضی و تسلیم فرمان او هستم. آیا می‌پندارید من به  
رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دروغی روا دارم؟

روایت‌هایی که در پی می‌آید نمونه‌های از سبک زندگی  
این دو بزرگوار در رودررویی با دنیا و وسوسه‌های آن است.

وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی

مسلم شوبکلائی

۱۳۹۷/۵/۲۵

## ۱. دنیا جای ماندن نیست!

---

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روی حصیری آرمیده بود، یکی از اصحاب بر او وارد شد او را روی حصیر دید که اثر آن حصیر در پهلوی آن حضرت دیده می‌شد، عرض کرد: «ای رسول خدا، اگر برای خود فرش نرمی، برگزینی مطلوب تر است.» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در پاسخ فرمود: «مرا به دنیا چه کار؟ مَثَلُ مَنْ بَدَا بِالدُّنْيَا هَمَّ جُنْحٍ مَسَافِرٍ سَوَّارِهِ أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّهُ لَا يَبْقَى فِيهَا شَيْءٌ إِلَّا يَتَمَلَّصُ مِنْهُ»<sup>۱</sup> می‌کند.»

## ۲. منز تو را غره نکند!

---

ابن عباس می گوید: در آستانه‌ی جنگ جمل، در محلی به نام ذی قار خدمت امام علی (علیه السلام) رسیدم. او مشغول ترمیم نعلین خود بود. ابن عباس از این کار امام شگفت‌زده شده. امام (علیه السلام) پرسید: «این لنگه کفش چقدر ارزش دارد؟» پاسخ دادم: «لنگه کفش پاره که ارزشی ندارد؟» امام فرمود: «به خدا قسم، ارزش این کفش پاره از ریاست بر شما برای من بیشتر است، مگر اینکه بتوانم با ریاست حقی را بر پا دارم یا ناحقی را بزدایم.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۷۶ [خطبه‌ی ۳۳].

### ۳. از دنیا، این عجزه باکره، ترس!

روزی ضَرَّارُ بْنُ حَمْرَةَ الضَّبَّائِي به دیدار معاویه رفت، معاویه از احوال علی (علیه السلام) پرسید. ضرار اظهار داشت: او وقتی شب پرده می‌افکند در محراب خویش برپا ایستاده، محاسن خود را به دست می‌گیرد و حزین می‌گردد و خطاب به دنیا می‌گوید:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتُ أُمِّ إِلَيَّ [تَشَوَّفْتُ]  
تَشَوَّفْتُ لَأَحَانَ حِينَكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لَأَحَاجَةٌ لِي فِيكَ  
قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَهُ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ  
أَمْلُكَ حَقِيرٌ.<sup>۱</sup>

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! با خودآرایی فراراه من آمده‌ای! یا شیفته‌ام شده‌ای؟ امکان ندارد در دلم جای گیری؛ جز مرا بفریب؛ مرا به تو نیازی نیست. من تو را سه

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۸۰ [حکمت ۷۵].

طلاق کرده‌ام که بازگشتی در آن نیست؛ عیشی کوتاه و

اهمیتی ناچیز و آرزویی حقیر داری!

## ۴. لذت دنیا را که بپوشی، ...!

أَسْوَدَ و عُلْقَمِه گفتند دو تن از یاران حضرت علی (علیه- السلام) نقل می کنند که بر حضرت علی (علیه السلام) وارد شدیم، و برابر آن حضرت طبقی از لیف خرما قرار داشت که در آن دو گرده نان جوین بود و نخاله آرد جو بر روی نان ها آشکارا دیده می شد. حضرت نان ها را برداشت؛ آنها را بر زانوی خود زد تا شکسته شد. سپس، با نمک میل فرمود. به فضا خادمه گفتیم: «چه می شد، اگر نخاله ای این آرد را برای حضرت می گرفتی؟»

فضا گفت: «نان گوارا را علی (علیه السلام) بخورد و گناهِش بر گردن من باشد!»

در این هنگام، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تبسمی کرد و فرمود: «خودم دستور داده ام نخاله اش را نگیرد!» گفتیم: «برای چه، یا علی؟» فرمود: «زیرا با این کار نفسم بهتر ذلیل

[وقائع] می‌شود و مؤمنان از من پیروی خواهند کرد، تا وقتی

که به اصحاب بیوندم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. یکصد موضوع پانصد داستان، ص ۴۳۱.

## ۵. ای شکم خیره نانی ساز!

در روزی گرم که آفتاب به گرمی می تابید، «ابونیزر» مشغول بیل زدن زمین مزرعه بود. از دور مولای خود امیرمؤمنان (علیه السلام) را دید که به طرف او می آید بیلش را در زمین فرو کرد و به استقبال امام شتافت. امام روبه او کرد و فرمود: «آیا طعامی برای خوردن داری؟» ابونیزر مقداری از کدوهایی که محصول همان مزرعه بود را در روغن سرخ کرده بود و نصف آن را خورده بود و مقداری از آن نیز در ته ظرف باقی مانده بود. اما شرم داشت که بگوید این غذا هست. عرض کرد: «چیزی هست اما شایستگی پذیرایی از شما را ندارد که بیاورم.» مولا فرمود: «هرچه هست بیاور.» ابونیزر با شرمندگی غذای نیم خورده‌ی خود را پیش روی امام گذاشت. امام برخاست و کنار نهر آب رفت و دست‌های خود را شست و مشغول خوردن غذا شد. اندکی از آن خورد و، سپس، دوباره سرجوی آب رفت و چربی دست‌های خود را با گل و آب شست و آمد کنار ابونیزر نشست. سپس، با دست به شکم خود اشاره کرد و



فرمود: «شکمی که با این غذای اندک پر می شود وقانع است، هرگز شایسته نیست صاحب خود را به سبب قانع نبودن به غذاهای ساده وارد آتش دوزخ کند.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۳۰-۳۳۱.

## ۶. به آنچه داری قانع باش.

روزی جمعی از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) را دیدند و دسته جمعی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیدند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سلام کردند. یکی از آنها به نمایندگی گفت: «ای رسول خدا! ما از شما خواسته‌ای داریم.» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «بگویید! حاجت تان چیست؟» گفتند: «آخر حاجت ما خیلی بزرگ است.» حضرت فرمود: «هر قدر هم که بزرگ باشد بگویید بدانم چیست؟» گفتند: «شما نزد خداوند ضمانت ما را بکنید که همگی از اهل بهشت شویم.» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سرش را به زیر افکند و اندکی تأمل کرد و در حال تفکر کمی خاک‌های جلوی پایش را پس و پیش نمود و فرمود: «من حاضر هستم که بهشت را برای شما ضمانت نمایم، اما شرط آن این است که همواره به آنچه دارید قانع باشید و هرگز از کسی چیزی نخواهید.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۹.

## ۷. دست‌کارگرت را بسوس.

---

انس بن مالک می‌گوید: هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از جنگ تبوک بازمی‌گشت، سعد انصاری - یکی از کارگران مدینه - به استقبال آن حضرت آمده. هنگامی که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با او دست داد، دست‌های زبر و خشن مرد انصاری، پیامبر را به واکنش واداشت و از او پرسید: چرا دست‌های تو این قدر زبر و خشن است؟ عرضه داشت: یا رسول‌الله! این خشونت و زبری دستان من بر اثر کار با بیل و طناب است که به وسیله آن زحمت می‌کشم مخارج خود و خانواده‌ام را تأمین می‌نمایم. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دست کارگر

را بوسید و فرمود: «هَذِهِ يَدٌ لَا تَمْسُهُ النَّارُ؛ این دستی است

که هرگز آتش دوزخ به آن نمی‌رسد.»<sup>۱</sup>

---

۱. أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۶۹.

## ۸. با پول قرضی غذا نخر.

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نزد گروهی از انصار میهمان بود. هنگامی که آنان گوشت گوسفندی بریان شده را در برابر ایشان نهادند تا میل کند، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) لقمه‌ای در دهان نهاده و جوید اما فرونداد و بیرون آورد و فرمود: «این گوسفند به من خبر می‌دهد که به طور ناحق تهیه شده است.» آنان، ضمن تصدیق سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)، گفتند: «چون در بازار، گوسفندی برای کشتن و دعوت کردن شما یافتیم، به ناچار گوسفند یکی از همسایگان را گرفتیم و بعداً بهای آن را خواهیم پرداخت.» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از آن گوشت نخورد و فرمود که آن را به عنوان صدقه به اسیران بدهند.<sup>۱</sup>

۱. تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۳۹۲.

## ۹. قیمت دست خداست، به آن دست نزنید!

---

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بر محتکران گذشت و فرمان داد آنچه را احتکار کرده اند به بازار آورده، در معرض دید همگان قرار دهند. به حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) عرض شد: «ای کاش بر آنها قیمت تعیین می کردی!» حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) خشمگین شد، به گونه ای که آثار غضب در چهره اش آشکار شد و فرمود: «آیا بر آنها قیمت بگذارم؟! قیمت ها دست خدا است. هر وقت بخواهد بالا می برد و هر گاه اراده کند، پایین می آورد.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. التوحید، ص ۳۸۸.

## ۱۰. بازاریان به گوش!

هنگامی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کوفه بود، همه روز صبح در بازارهای کوفه می آمد و بازار به بازار می گشت و در حالی که تازیانه ای بر دوش داشت، در وسط هر بازار می ایستاد و صدا می زد: «ای گروه تجارا! از خدا بترسید.» هنگامی که اهل بازار فریاد علی (علیه السلام) را می شنیدند، هر چه در دست داشتند بر زمین گذاشته، با تمام دل به سخنانش گوش فرامی دادند. پس، می فرمود:

قَدِّمُوا الْإِسْتِخَارَةَ وَ تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ وَ اقْتَرِبُوا مِنَ الْمُبْتَاعِينَ وَ  
تَزَيَّنُوا بِالْحِلْمِ وَ تَنَاهَوْا عَنِ الْيَمِينِ وَ جَانِبُوا الْكَذِبَ وَ تَجَافَوْا  
عَنِ الظُّلْمِ وَ انصِفُوا الْمَظْلُومِينَ وَ لَا تَقْرَبُوا الرَّبَّاءَ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ  
وَ الْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ... وَ لَا تَعْتُوا فِي  
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. الکافی، ج ۵، ص ۱۵۱.

از خداوند خیر بخواهید، و با آسان گرفتن کار بر مردم  
برکت بجویید، و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت  
خود قرار دهید، از سوگند پرهیزید، از دروغ اجتناب کنید،  
از ظلم خودداری نمایید، و حق مظلومان را بگیرید، به ربا  
نزدیک نشوید، پیمانہ و وزن را به طور کامل وفا کنید، و از  
اشیاء مردم کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید!.



## ۱۱. آهین گذاخته تراست یا خشم خداوند!

روزی برادر امیرمؤمنان علی (علیه السلام): عقیل، نزد آن حضرت آمد و گویا درخواست عطای بیشتری از بیت المال داشت. امام از آن دیدار چنین یاد می کند:

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندم‌های بیت‌المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگ‌شان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون به گفته‌های او گوش دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه‌ی خود دست برمی دارم. روزی آهنی را در آتش گذاخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس، چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، گریه کنندگان بر

تو بگریند، از حرارت آهنی می‌نالی که انسانی به بازیچه آن  
را گرم ساخته است؟ اما مرا به آتش دوزخی می‌خوانی که  
خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۴۶-۳۴۷.

## ۱۲. مجرم اقتصادی تنبیه باید کرد!

ابن هرمة ناظر بازار اهواز بود. خیانتی کرد و علی (علیه السلام) از آن خیانت آگاه گشت. به رفاعه بن شداد بجلی - فرماندار خود در اهواز - چنین نوشت:

هنگامی که نامه مرا خواندی، ابن هرمة را از نظارت بازار برکنار دار، و او را به مردم معرفی کن، و به زندانش افکن، و رسوایش ساز، و به همه بخش‌های تابع «اهواز» بنویس که من این گونه عقوبتی (شدید) برای او معین کرده‌ام. مبادا در مجازات او غفلت یا کوتاهی کنی، که نزد خداوند خوار می‌شوی. و من به زشت‌ترین صورت ممکن تو را از کار برکنار می‌کنم - و خدا آن روز را نیاورد - و چون روز جمعه رسید او را از زندان در آور و ۳۵ تازیانه بزن و در بازارها بگردان. و هر کس گواهی آورد (که ابن هرمة از او چیزی ستانده است)، او را با گواه خود قسم ده، و مبلغ مورد شهادت را از مال ابن هرمة بردار و به طلبکار بده. دوباره ابن هرمة را - خوار و سرافکننده و بی‌آبرو - به زندان بازگردان، و پاهایش را در بند گذار، و تنها برای نماز باز کن؛ فقط اگر کسی برایش خوراک یا نوشابه یا پوشاک یا

زیراندازی آورد، به او برسان. و مگذار ملاقاتی داشته باشد  
 که راه پاسخگویی به محاکمه را به او نشان دهد و به آزاد  
 شدن از زندان امیدوارش سازد. و اگر دانستی که کسی  
 چیزی (عذری) به او آموخته است که به مسلمانی زیانی  
 می‌رساند، او را نیز تازیانه بزن و به زندان انداز تا توبه کند.  
 شب‌ها زندانیان را به فضای باز بیاور تا تفریح کنند جز  
 ابن‌هرمه، مگر بررسی که بمیرد. در این صورت، او را نیز با  
 دیگران به حیاط زندان بیاور. و اگر دیدی هنوز طاقت  
 تازیانه خوردن دارد، پس از ۳۰ روز، ۳۵ تازیانه دیگر به او  
 بزن - پس از ۳۵ تازیانه اول. و برای من بنویس که در باره  
 «بازار» [و نظارت بر آن و پایان دادن به هر گونه خیانتی به  
 مردم] چه کردی، و پس از این خائن، چه کسی را برای  
 نظارت برگزیدی. در ضمن، حقوق ابن‌هرمه خائن را قطع  
 کن.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲-۵۳۳.

## ۱۳. در آنچه می خوری بیندیش!

---

حضرت یک وقت به کسی که می خواست احتمالاً به عنوان فرماندار به شهری بفرستد گفت: فردا بعد از نماز ظهر پیش من بیا. حالا هم تقریباً معمول است که اگر می خواهند فرماندار یا استانداری را به جایی بفرستند، آن حاکم یا آن مسئول، او را می خواهد و اگر سفارشاتى دارد، به او توصیه می کند. آن شخص نقل می کند که فردا بعد از نماز ظهر، به همان جایی رفتم که امیرالمؤمنین می نشستند؛ یعنی دکه ای که حضرت برای این کار در کوفه معین کرده بودند. دیدم که در مقابل امیرالمؤمنین، یک کاسه ی خالی و یک کوزه ی آب هست. یک خرده که گذشت، به خدمتکارش اشاره کرد و فرمود که آن بسته ی من را بیاور. گفت دیدم بسته ی سربه مهری را آوردند. این کیسه مهر و موم شده بود، تا کسی نتواند آن را باز کند. این شخص می گوید با خودم فکر کردم که حضرت من را امین دانسته و می خواهد گوهر گرانبهائی را به من نشان بدهد، یا به من امانتی را بسپرد، یا چیزی در باره ی آن بگوید. می گوید: حضرت مهر را شکست و در کیسه را باز کرد. دیدم در این کیسه، سویق آرد الک نکرده و نخاله دار وجود دارد. بعد، حضرت دست کرد، یک مشت از این آردها را در آورد، داخل کاسه

ریخت، یک خرده هم آب از کوزه روی آن ریخت، این‌ها را به هم زد و به عنوان نهار خورد؛ یک مقدارش را هم به من داد و گفت بخور. می‌گفت من حیرت‌زده شدم، گفتم: یا امیرالمؤمنین! شما این کار را می‌کنید؟! این عراق با این همه نعمت در اختیار شماست، این همه گندم و جو وجود دارد؛ این کارها برای چیست؟! شما چرا این طوری در این کیسه را می‌بندید؟! حضرت فرمود: ... می‌ترسم که این کیسه را کسی باز کند و از غیر آن آردی که خود من خریده‌ام، چیزی داخل این کیسه بریزد. ... و من خوش ندارم که در شکم خود غذایی وارد کنم که طیب و پاکیزه نباشد. می‌خواهم غذای پاکیزه بخورم؛ غذایی که از پول خودم و مال خودم است و مال کسی در آن نیست.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. بیانات امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز بیست و نهم ماه مبارک رمضان)، ۱۳۷۰/۱/۲۶.

## ۱۴. از روز واپسین ترس!

---

آن حضرت (علیه السلام) در رعایت عدالت و ستم نکردن به دیگران مصرّ است و صوت عدالت انسانی این گونه از حنجر مبارکش شنیده می شود:

سوگند به خدا، اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان [که به تیزی مشهور است] به سر ببرم و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم و چیزی از اموال عمومی را غضب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۴۶-۳۴۷.

## ۱۵. به دنیا بخندزن!

مولای متقیان علی (علیه السلام) در وصف زهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوَّنَهَا وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ  
زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِيَارًا وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَارًا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا  
بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا [مِنْ] عَنِ نَفْسِهِ وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا  
عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مَقَامًا.<sup>۱</sup>

دنیا را کوچک شمرد و در چشم دیگران آن را ناچیز جلوه داد. آن را خوار می شمرد و در نزد دیگران خوار و بی مقدار معرفی فرمود. و می دانست که خداوند برای احترام به ارزش او دنیا را از او دور ساخت و آن را برای ناچیز بودنش به دیگران بخشید. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از جان و دل به دنیا پشت کرد، و یاد آن را در دلش میراند. دوست می داشت که زینت های دنیا از چشم او دور نگه داشته شود،

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۶۲.



تا از آن لباس فاخری تهیه نسازد یا اقامت در آن را آرزو  
نکند.

## ۱۶. تورا چه می‌شود!

حضرت علی (علیه‌السلام) به اندک توجه کارگزارانش به دنیا دقت داشت و به موقع بر آنها تشریح می‌رفت. برای نمونه، در نامه‌ی ایشان به نعمان بن عجلان (والی بحرین) آمده است:

... به من خبر رسیده که تو خود را با انواع عطرها و روغن‌های فراوان بخور می‌دهی و غذاهای رنگارنگ می‌خوری؛ بر فراز منبر که می‌شوی، چونان راستان سخن می‌رانی و چون فرود می‌آیی، کار اباحی‌گران می‌کنی! اگر تو چنان باشی که گزارش داده‌اند، خویشتن را باخته‌ای و در معرض گوشمال من آمده‌ای ... تو هنگامی که در نعمت‌های گردآمده از اشک و آه بیوه‌زن و یتیم غوطه‌وری چگونه امید داری که خداوند پاداش شایستگان عطایت کند؟ تو را چه می‌شد - مادرت به عزایت بنشیند! - اگر چند صباحی به خاطر خدا روزه می‌گرفتی و اندکی از غذایت را به مستمندان صدقه می‌دادی؟ که چنین کاری سیره‌ی پیامبران

و سنت صالحان است. خویشتن را اصلاح کن و از گناهت

بازگرد و حق خداوند بر خود را ادا نما.<sup>۱</sup>

---

۱. «... وَ بَلَّغْنِي أَنْكَ تُبَجِّرُ وَ تُكْثِرُ مِنَ الْأَذْهَانِ وَ أَلْوَانِ الطَّعَامِ، وَ تَتَكَلَّمُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِكَلَامِ الصَّادِقِينَ وَ تَفْعَلُ إِذَا نَزَلَتْ أَعْمَالُ الْمُجَلِّينَ؛ فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ، فَتَفْسُكُ ضَرَرَتْ وَ أَدَبِي تَعَرَّضَتْ ... كَيْفَ تَرْجُو وَ أَنْتَ مُتَهَوِّعٌ فِي النَّعِيمِ، جَمَعْتَهُ مِنْ الْأَرْمَلَةِ وَ الْيَتِيمِ أَنْ يُوجِبَ اللَّهُ لَكَ أَجْرَ الصَّالِحِينَ، بَلْ مَا عَلَيْكَ تُكَلِّتُكَ أُمَّكَ لَوْ صُمْتَ اللَّهُ أَيَّامًا وَ تَصَدَّقْتَ بِطَائِفَةٍ مِنْ طَعَامِكَ؛ فَإِنَّهَا سِيرَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَدَبُ الصَّالِحِينَ، أَصْلِحْ نَفْسَكَ وَ تَبْ مِنْ ذَنْبِكَ وَ أَدِّ حَقَّ اللَّهِ عَلَيْكَ. وَ السَّلَامُ.» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۲)

## ۱۷. نانت دروغن است؟

---

سلمان فارسی فرماندار مدائن در نامه‌ای به عمر بن خطاب

نوشته است:

وَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِذَا أَصَابَ

الشَّعِيرَ أَكَلَهُ وَفَرِحَ بِهِ وَلَمْ يَسْخَطْ.<sup>۱</sup>

و من خود دیدم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

هرگاه نان جو می‌یافت، آن را تناول فرموده و ضمن اظهار

فرح و شادی از آن آزرده نبود.

---

<sup>۱</sup>. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۱.

## ۱۸. به کجا چنین شتابان؟! ---

امام علی (علیه السلام) - که خود الگوی زهد و قناعت و ساده‌زیستی است - هنگامی که باخبر شد یکی از مدیرانش به نام عثمان بن حنیف انصاری در جشن عروسی جوانی بصری شرکت کرده که در آن مجلس بسیار ریخت‌وپاش شده، نامه‌ای تند به او نوشت و ضمن توبیخ او به خاطر شرکت در آن مهمانی، زندگی خود را چنین توصیف کرد:

... آگاه باش برای هر مسلمانی، امام و پیشوایی است که باید از او پیروی کند و به نور او روشن و هدایت شود. اینک، بدان که پوشاک امام تو در این دنیا، جامه‌ای پاره و پشمین و طعامش، خوراکی ناگوار و قرص نانی جوین است و پیوسته به اینها بسنده می‌کند. شما نمی‌توانید چنین زندگی کنید، ولی مرا به زهد و پاکدامنی و کوشش در راه حق و عدالت یاری کنید. به خدا سوگند! در این دنیا درهم و دینار و طلایی نیندوخته و از غنیمت‌های آن ثروتی پس‌انداز نکرده‌ام و به جز این ردای کهنه که بر تن دارم، جامه‌ی دیگری برای خویش تدارک ندیده‌ام. ... اگر بخواهم برایم آسان است که از شهدهای پاک و مغز نان گندم و جامه‌های

زربافت و ابریشمی بهره گیرم، ولی دستم را از دامان این  
آرزوهای فریبنده کوتاه کرده‌ام و مرا رغبتی نیست که با  
حرص و ولع دهان به طعام‌های خوشگوار و شیرین آشنا  
کنم.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۱۶-۴۱۷ [نامه‌ی ۴۵].

## ۱۹. به آنکه داری قانع باش!

---

امیرمؤمنان (علیه السلام) در میان یاران خود نشسته بود. زنی زیبا عبور می کرد که افراد با نگاه خود او را دنبال کرده، به او می نگریستند. امیرمؤمنان (علیه السلام) این صحنه را دید و فرمود: «همانا دیدگان این بزرگان طمعکار است و این نگاه های خیره سبب ایجاد تصور ذهنی می شود. بنابراین، هنگامی که یکی از شما به زنی نگاه کند که جلب توجه می کند باید با همسر خود آمیزش کند، [و بداند] که آن زن زنی است همچو زن خودش». یکی از خوارج امیرمؤمنان را مورد اشاره قرار داد و گفت: «وه، که این کافر چقدر دانشمند است. خدایش او را بکشد!» حاضران خواستند او را بکشند، ولی علی (علیه السلام) جلوگیری کرد و فرمود: «به من دشنام داد. کیفر دشنام دشنام است، ولی من عفو کردم.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

## ۲۰. میازار موری که دانش است!

حضرت علی (علیه السلام) را درک کرد که فرمود:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ

أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ<sup>۱</sup>

سوگند به خدا، اگر همه‌ی کره‌ی زمین را با آنچه که زیر افلاک آن است به من بدهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت نمایم، چنین کاری را نخواهم کرد.

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۳۴۷.



## ۲۱. قیمت ماسینت خداست؟!

حضرت علی (علیه السلام) این چنین به برخی از خصلت های

اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پرداخته، می فرماید:

از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند، و به دنیا با گوشه‌ی چشم نگرست؛ دو پهلویش از تمام مردم فرورفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود؛ دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت. و چون دانست که خدا چیزی را دشمن می‌دارد آن را دشمن داشت، و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت، و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز می‌دانست. اگر در ما نباشد جز آنکه آنچه را خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند دوست بداریم، یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان‌های او کافی بود. و همانا، پیامبر - که درود خدا بر او باد - بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، و چون برده ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامه‌ی خود را با دست خود می‌دوخت و بر الاغ برهنه می‌نشست و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد. برده‌ای بر در خانه‌ی او

آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود؛ به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می‌افتد، به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با دل از دنیا روی گرداند و یادش را از جان خود ریشه‌کن کرد، و همواره دوست داشت که جاذبه‌های دنیا از دیدگانش پنهان ماند، و از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه دائمی خود نداند، و امید ماندن در دنیا نداشته باشد. پس، یاد دنیا را از جان خویش بیرون کرد و دل از دنیا برکند و چشم از دنیا پوشاند. و چنین است کسی که چیزی را دشمن دارد خوش ندارد به آن بنگرد یا نام آن نزد او بر زبان آورده شود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۲۸؛ نیز ر.ک. همان، ص ۱۳۹ و ۱۶۲.

## ۲۲. مراد اگر علی است، ...!

---

علی (علیه السلام) است که با چشمی به دنیا می‌نگرد که دنیا به آن سزاوار است: «أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا؛ من این دنیای فریبنده را به روی خودش انداختم (مغلوبش ساختم) و به اندازه‌ی خودش آن را شناختم [یعنی خواری و پستی دنیا را دریافتم] و به دنیا با چشمی می‌نگرم که شایسته‌ی آن است.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup>. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۸۶.

## ۲۳. فرزندت کجاست!

---

روزی گردنبندی را در دست یکی از دختران خود مشاهده کرد و پرسید: «این گردنبند را از کجا تهیه کرده‌ای؟» پاسخ داد: «آن را از بیت المال به عاریت گرفتم تا در روز عید زینتم باشد.» امام بلافاصله خزانه‌دار بیت‌المال را احضار کرد و فرمود: «ای پسر ابورافع! چرا در بیت المال خیانت روا داشته‌ای؟» عرضه داشت: «من آن را به ضمانت خود عاریت داده‌ام تا سالم به بیت المال مسترد دارد.» امام فرمود: «همین لحظه آن را به خزانه برگردان و اگر تو ضامن آن نشده بودی، انگشتان این دختر را به‌عنوان دستبرد به بیت المال قطع می‌کردم!»<sup>۱</sup>

---

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۴.

كتابنامه

سيد على اكبر صداقت، يكصد موضوع پانصد داستان، قم، ناصر، ۱۳۷۹ ش.

عزالدين على بن محمد ابن اثير، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۶۹.

حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، (علامه) حلى، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۱۴ ق.

ابوجعفر محمد بن على ابن بابويه [شيخ صدوق]، التوحيد، قم، جامعه مدرسين، ۱۴۱۵ق.

محمد بن يعقوب كلينى، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ ش.

احمد بن أبى يعقوب المعروف باليعقوبى، تاريخ اليعقوبى، بيروت، دار صادر، بى تا.

محمد باقر مجلسى، بحار الأنوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

حسين بن محمد تقى نورى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، ۱۴۰۸ق.

مسعود بن عيسى ورام بن ابى فراس، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورام، قم، مكتبة فقيه.